کلمات عربی در شاهنامه فردوسی

مسرور، حسین

در شماره 6 مجله وحید مقاله‏ای بقلم دانشمند گرامی جناب آقای سید محمد علی جمال‏زاده درج بود که در آن بکلمات عربی شاهنامه اشاره فرموده بودند.

استاد جمال‏زاده ضمن تقدیر از زحمات دانشمند آلمانی ولف که شاهنامه‏ فردوسی را مورد تتبع و دقت قرار داده اثری مفید بادبیات فارسی افزوده است اشاره کرده‏ مینویسند که تعداد هشتصد و چند کلمه عربی در شاهنامه فردوسی وجود دارد که برخی از آنها مکرر در مکرر مورد استفاده استاد طوس واقع شده است آنگاه برای اینکه فارسی‏ زبانان بدانند شاهنامه فارسی سره نیست و تعدادی لغت تازی مخلوط دارد به بحث و توضیح‏ پرداخته چند تا را نیز شاهد مثال قرار داده‏اند.

از آنجمله استاد جمال‏زاده کلمه شعر بر وزن قعر را که بمعنی موی است بیمورد دانسته تعجب کرده‏اند که با وجود داشتن هموزنی فارسی که(موی)باشد چرا فردوسی‏ موی که فارسی است نگفته و شعر که عربی آن است بکار برده در این بیت که از داستان‏ زال و رودابه است:

پریروی گفت و سپهبد شنود ز سر شعر شبگون همی بر گشود

یعنی رودابه به معشوقه زال موی سیاه مانند شب خود را باز کرد.که بنظر استاد جمال‏زاده بهتر بود که فردوسی میگفت:

ز سر موی شبگون همی برگشود

تا جای شعر که یک لغت عربی است فارسی آنرا بکار برده باشد و برای فارسی‏ زبانان هم بهتر مفهوم شود.

لیکن باید دانست که در عصر فردوسی و قبل از آن پارچه‏ای بنام شعر وجود داشته که از آن نقاب و روپوش و روسری میبافته‏اند و چون جنس آن از موی گوسفند و شتر و امثال آن بوده شعر مینامیده‏اند که در این شعر فردوسی مقصود همان پارچه موئی است‏ نه موی سر و بافنده آن پارچه‏های لطیف و ظریف که صنف بزرگی بوده‏اند نیز شعرباف‏ میخواندند چنانکه قاآنی شیرازی گوید:

استاد شعرباف نیم در فنون نظم‏ استاد شعرباف و ادیب سخنورم

و نیز این بیت رودکی که گوید:

آن چیست بر آن طبق همی تابد چون ملحم زیر شعر عنایی

که در بیت صراحت دارد که شعر پارچه‏ایست لطیف و ظریف وگرنه چگونه‏ ممکن است موی سر عنابی باشد؟

و اما کلمه عنابی هم در شعر رودکی میرساند که فارسی آن سالها بوده از یاد رفته و مهجور استعمال شده است و حال آنکه فارسی عناب که(شلانه)و(شلونه)باشد در ولایات جنوب هنوز زنده و مستعمل است.اما در لهجه دری و زبان خراسان شلانه‏ و شلونه بکلمه عناب که کوتاه‏تر و زیباتر بشود تبدیل یافته است همچنین است کلمه‏ ملحم در شعر رودکی که در بالا اشاره شد آن نیز نام پارچه و قماشی است گرانبها که از ابریشم و پشم بافته میشد و لباس زمستانی بود-ملحم نیز از مصر و سوریه به بغداد و از آنجا به خراسان آورده میفروختند و بهمان نام زبانزد مردم میگردید دیگر آنکه‏ بسیاری از لغات عربی‏نمای شاهنامه معرب است که از فارسی بعربی رفته و با تغییر صورت‏ بازگشته است مانند طبق ازتبنگ-و یاقوت ازیا کند و بعضی از لغات که بنام عربی ذکر شده کاملا فارسی است مانند(مستمند)بمعنی اندوهگین و نیازمند و(الفغده)که اتفاقا صورت شبیه عربی بخود گرفته و در فرهنگ‏های فارسی بمعنی اندوخته ضبط شده است‏ و برخی کلمات را که در شاهنامه بتکرار استعمال شده مانند(زمان)و(دین)آنها هم ریشه‏ اوستائی دارد برای مزید اطلاع بفقه اللغه ثعالبی رجوع فرمایند.